

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال: [مجالس ترحیم برای اموات تا چند روز مشروع است؟]

جواب: [تا] سوّم مشروع است.

سؤال: مشروع است؟

جواب: بله. مآثورش تا سوّم است، و بعد [از سوّم، دیگر] منهی است

سؤال: یعنی خود هفت هم منهی است؟

جواب: بله. اما هفت دیگر چیزی است که نمی‌شود کاریش کرد، خیلی دیگر...! ولی اربعینش را من قطعاً می‌توانم بگویم خلاف شرع است و اربعین اختصاص به سیّد الشهداء دارد. و من خودم تا به حال در یک جلسه اربعین شرکت نکردم یعنی از سابق تا به حال. حالا هفت را می‌توانم بگوئیم اضافه دلشان می‌خواهد بگیرند، مثل این که یکی بخواند سر دو ماه هم یک مجلس بگیرد، می‌خواهد بگیرد خب بگیرد، سه ماه، چهار ماه، ده ماه، همیشه، صحیح نیست. غیر از نظر شارع است. هفت نه این که خلاف شرع است ولی مروی نیست. مآثور تا سوّم است، بعد هم امر به رفع عزا شده. پیغمبر این طور می‌فرمودند. تا سه روز عزا بعد هم دیگر عادی.

سؤال: [می‌خواستید تعطیل کنید؟]

جواب: نه نه! داشتم شل می‌شدم بعد گفتم نه، چرا تعطیل کنیم؟ تمام بشود دیگر.

در بحث ارتداد صحبت به این جا رسید که در حکومت - حالا ما حکومت اسلام نمی‌گوییم - در یک حکومت باید جهات تأمین وصول به کمال برای افراد فراهم بشود. این یک مسئله اساسی است. بر اساس این مسئله ما باید موارد برای این اختیارات را مدّ نظر قرار بدهیم، در این اجتماع، میزان اختیار انسان در چه حدودی است؟

اصل اولی در این جا این است که اختیاری از ناحیه عقل ممضی است و همین طور از ناحیه شرع، که آن اختیار، منافی با اختیار دیگر و معارض با مصلحت دیگر نباشد، آن اختیار در این جا ممضی است. بناءً علیهذا

اگر هر کدام از این دو، مورد تعرض قرار بگیرد، آن اختیار از نظر عقل و شرع ممضی نیست. حالا در این جا مطالب، دیگر مورد دسته بندی قرار می گیرد. فرض کنید که یکی از آن موارد اختیار موارد فساد جامعه از نقطه نظر فساد اخلاقی است. از نقطه نظر فساد اخلاقی اختیار افراد در گرو عدم تعرض به اختیارات و مصلحت دیگران است. فرض کنید یک شخصی موسیقی منزل خود را بلند کند به نحوی که صدایش به همسایه برسد این از نظر شرعی و عقلی حرام است. چرا؟ چون سلب اختیار دیگری شده در این جا، دیگری می خواهد در منزل خودش آزاد حرکت کند، نمی تواند در گوشش پنبه بگذارد به خاطر اینکه صدا را نشنود، الآن این بلند کردن صدای موسیقی، سلب اختیار دیگری است، همین طور سلب مصلحت دیگری هم شده چون استماع صدای موسیقی را آن شخص حرام می داند بنابراین این استماع موسیقی - این جا دیگر بین سماع و استماع فرق نمی کند. بعضی ها قائل به تفصیل شدند؛ سماعش یک جور است و استماعش یک جور دیگر. سماع آن است که خودش به گوش انسان بخورد [البته] اگر خودش هم به گوش انسان بخورد باز آن اثر سوء را می گذارد نه این که [این اثر سوء فقط منحصر به] استماع باشد - باز در این جا سلب مصلحت دیگری را می کند.

در همین راستا ما می توانیم در این جا فرض کنید صحبت هایی که از بلندگوهای مساجد می شود حتی اگر وعظ هم باشد، [آنها را هم] مورد لحاظ قرار بدهیم چون صدا صدای بلندی هست این صدای بلند موجب سلب آسایش دیگران می شود، از این نقطه نظر موجب مضرتی برای آنها یا موجب سلب اختیار آنهاست. این هم در اینجا فرقی نمی کند. یا این که فرض کنید من باب مثال آمدن زنها به صورت برهنه در شوارع، این یا موجب سلب اختیار دیگران است و دیگران باید خودشان را در حفاظ قرار بدهند، منافی با اختیار است یا اگر موجب سلب اختیار دیگران به این نحو نباشد موجب تعرض به مصالح دیگران در این جا هست و این هم در این جا باید مورد دقت قرار بگیرد. بطور کلی در این قالب، این مسائل می آید. حالا این یک مسئله. مطلب دیگر این که پس اصل کلی ما در اختیارات فرد در یک جامعه این است که اختیار او: یک؛ موجب سلب اختیار دیگری نباشد.

دوم؛ موجب سلب مصلحتی از مصالح او یا توجه مفسده ای از مفاسد به او باشد. اگر این طور باشد از نقطه نظر عقلی و شرعی در این جا این اختیار مردود است.

می ماند مسائلی که این مسائل هم در همین حیطه قرار می گیرد؛ مسائلی هست که به امنیت اجتماع بر می گردد، موجب سلب اختیار کسی نیست اما طرح این مسائل ممکن است امنیت جامعه را از بین ببرد، اسرار یک جامعه را بخواهد فاش کند. تمام این ها موجب این است که یک مسائل و مفاسدی متوجه جامعه خواهد شد. عقل و شرع در این جا جلوی اختیار در این مسائل را هم می گیرد.

چطور این که ما در اسلام هم [این گونه موارد را] داشتیم. جریان آن زنی که [خبرچینی می کرد] و

فوراً آیه آمد، اول ابوبکر و اینها رفتند و آن [نامه را پیدا] نکردند. بعد حضرت، امیرالمومنین را فرستاد و وقتی که آن زن ممانعت کرد [از دادن آن نامه ای که در آن نامه] مسائل خاصی را که مربوط به اسلام بود و آن شخص راجع به فتح مکه می خواست قضیه را زودتر گزارش بدهد برای آن افراد، امیرالمومنین شمشیر کشیدند و گفتند گردنت را می زنم اگر [آن نامه را تحویل ندهی] چون مصلحت، مصلحت مهمی هست لذا در این جا حضرت تهدید به قتل کردند تا اینکه آن نامه را از او گرفتند. و حتماً او را هم برگرداندند یا اینکه طرف خبر نداشت و الا فرقی نمی کند چه نامه را بخواهد ببرد یا خودش برود، یا زن خبر نداشت یا اینکه حضرت او را برگرداندند، یکی از این ها بود و در خبر نداریم که آن زن چه شد، ولی طبق قاعده بردن یک همچنین سری و یک همچنین نامه ای اگر قرار باشد آنقدر در این جا مهم باشد می بینیم که امیرالمومنین حتی با تهدید به قتل هم این مطلب را به این جا کشاندند. این فاش کردن اسرار یک مملکت است و خیانت تلقی می شود و نظائرش را ما در زمان پیغمبر باز هم داریم.

اما اگر فرض کنید که مطلب، ابراز یک عقیده ای از عقاید هست نسبت به یک مسئله ای، نسبت به یک مبنای اعتقادی، نسبت به یک همچنین چیزی، باید ببینیم این مطلب داخل در یک همچنین مسئله ای می شود یا نه؟ [ببینیم] این چه عنوانی دارد؟ خوب اگر قرار بر این باشد که ابراز یک عقیده یک فسادی را بخواهد متوجه جامعه بکند، این قطعاً با توجه به آیه **بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** ﴿القیامة، ۱۴﴾ **وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ** ﴿القیامة، ۱۵﴾ این دیگر در این صورت مشخص است که این آیا در مقام افساد در اینجا آمده و می خواهد این قضیه را ابراز کند و یا در مقام اصلاح مسئله هست؟ کدام یک از این دو هست؟ اگر در مقام اصلاح است در این صورت اشکال ندارد با اینکه مسئله مسئله خطیری هست ولی در مقام اصلاح، این مطلب بیان شده. و اگر در مقام افساد است...

... خوب در آن صورت فرق می کند، مثل این که عرض و آبروی افراد را بردن، اشاعة دروغ کردن در میان افراد، تهمت زدن در میان جامعه، حیثیت و آبرو را بردن، ترس در جامعه ایجاد کردن، خوف و این مطالب را ایجاد کردن، در این موارد مشخص است که شخص در مقام اصلاح این کارها را انجام می دهد یا در مقام افساد است، خوب اینها همه جزو مواردی است که نمی شود انسان از اینها به یک منوال عادی بگذرد، اینها با هر شخصی تفاوت پیدا می کند و قابل برای کنترل هست. خوب حالا یک شخصی می خواهد یک خبری را [پخش] کند، آبروی یک شخصی را ببرد، یک شخصی کار خلافی کرده، آیا منظورش اصلاح است؟ اگر این کار را نکند شخص دست به کاری می زند و خلاف می کند یا این که نه، طرف قصد و غرضی دارد؟ این ها مطالبی هست که انسان می تواند با توجه به خصوصیت مورد، جلوی فرد را بگیرد یا او را در بیان این مطالب آزاد بگذارد. مثلاً من خیلی از موارد را حتی دیدم در روزنامه ها و این ها که وقتی که صحبت از اختلاف در یک عقیده و

امثال ذلک می‌شود، یک کاری را که حالا یک شخص در یک جا کرده آن کار می‌آورند فرض کنید جزء همین...، مثلاً این آقایی که در فلان جا این جوری رفته حالا داره می‌آید راجع به فلان کس این جوری حرف می‌زند! خب حالا این جوری رفته به تو چه مربوط که حالا این جوری رفته؟ در فلان جا رفته فرض کنید که با شخصی هم این جوری صحبت کرده! این [یک کار] صحیحی نیست. معلوم می‌شود که عنوان غرض ورزی و این‌ها در کار هست. یا اینکه نه، واقعاً طرف، شخص یک شخصی است که در مقام عناد و این‌ها هست و مسئله مشخص است و هیچ راهی نیست جزء اینکه حالا فرض کنید فلان کارش را هم آدم بیاید در اینجا بگوید، نقل بکند، یعنی مثلاً در [روزنامه و...] نه این که یک وقت قضیه خصوصی خصوصی، آن که اصلاً گفتنش حرام است، نباید گفت. نه یک مطلبی است که خصوصی هم نیست اما فرض کنید که حالا گفتنش، او را در انظار تضعیف می‌کند.

تمام این مطالب در تحت یک قانون کلی صلاح و رعایت افساد و اصلاح دور می‌زند که آیا گوینده در مقام اصلاح است یا در مقام افساد؟ اگر در مقام افساد باشد باید جلوگیری بشود و اگر در مقام اصلاح باشد، خب این هم مشخص است که مثلاً فرض بکنید که در جامعه، اهل حلّ و عقدی هستند، افرادی هستند که تشخیص می‌دهند این روی چه نظری این مطالب را مطرح می‌کند و اینجاست که مسئله ما در باب آزادی بیان و عقیده، به شکل جدی در این جا مطرح می‌شود.

ما می‌بینیم که در زمان ائمه علیهم السلام مطلب این طور نبود، یعنی در زمان امام، شخص آزادانه می‌آمد و بر خلاف حکومت یک حرفی می‌زد و نمی‌گفتند به او که تو کافری! تو چی چی هستی و این‌ها حرفها! یا در زمان امام صادق علیه السلام افراد مخالف، حوزه‌های علمی داشتند، حوزه‌های درسی داشتند در بصره که هشام بن حکم می‌رود با شاگردان حسن بصری و این‌ها بحث می‌کند.

سوال: آن که حکومت اسلام نبوده

جواب: می‌دانم

سوال: امام هم نمی‌تواند جلوگیری بکند...

جواب: امام که نگفت بروید اغتیالش کنید، ترورش کنید یواشکی! این را هم که نمی‌گوید. حتی حضرت می‌فرماید نه، بروید با این‌ها بحث کنید. یا در زمان خود امیرالمومنین؛ در زمان امیرالمومنین می‌آمدند در مسجد کوفه و شروع می‌کردند به کارهای امیرالمومنین اعتراض کردن! این کار تو اشتباه بود! خب این اعتراض به حاکم مسلمین است. فرض کنید که الان اگر یکی به حاکم مسلمین اعتراض بکند چه کارش می‌کنند؟ با سنگ می‌زنند [شیشه‌های خانه و ماشینش] را خرد می‌کنند! درب و داغونش می‌کنند! آنجا بلند می‌شدند یا علی تو اشتباه کردی این کار را کردی! امیرالمومنین هم بالاخره می‌گفت یا نکردم، من حاکم

مسلمین هستیم...، یا جوابش را می‌داد به این دلیل، به آن دلیل، فلان. ما می‌بینیم در حکومت امیرالمومنین مخالفت‌هایی که با حضرت می‌شد، برخورد برخورد این جوری نبود، با این که حکومت دست حضرت بود. و چه بسا ممکن بود این حرفها یک عده‌ای را هم به دنبال خودش جمع کند ولی در یک حکومت اسلامی ترسی وجود ندارد که فرض کنید آدم بترسد و...، تازه جلوی این مطالب را گرفتن، بدتر می‌کند و مسئله را از پایه خراب می‌کند یعنی تا یک نقطه ضعف و چیزی نباشد که نمی‌شود فرض کنید که...! چرا انسان برخورد با ضرب و شتم داشته باشد؟ در زمان امام صادق این همه مکاتب بودند می‌آمدند صحبت می‌کردند، حضرت آنها را رد می‌کرد، آنها حضرت را رد می‌کردند، ابن ابی العوجاء می‌آمد در جلوی جمعیت با حضرت مباحثه می‌کرد، درباره بی دینی و الحاد بحث می‌کرد. در زمان مأمون خلیفه عباسی، این همه ملل مختلف را مأمون جمع می‌کرد تا این که با حضرت در مسائل مختلفه بحث کنند و حضرت را محکوم کنند و حضرت هیچ وقت نگفت این ها نصاری هستند من با اینها بحث نمی‌کنم! می‌آمد و صحبت می‌کرد. یعنی ما نداریم در زمان ائمه که بحث‌های مختلف...

مهمترین بحث‌هایی که در زمان ائمه بود بحث‌های مربوط به ولایت امام بود. یک مورد [بوده که] امام علیه السلام [فرموده] باشد که اینها که راجع به این قضیه بحث می‌کنند و من را محکوم می‌کنند بروید بکشیدشان؟ این ها مرتدند؟ این ها چه هستند؟ این ها را اغتیال کنید؟ این ها را ترور کنید؟ اینها باعث فساد جامعه می‌شوند؟ نه، این جور نبوده. مکتب اسلام یک مکتب آزادی است از نقطه نظر ارائه فکر و بحث و امثال ذلک.

حالا من یک سوالی را در این جا مطرح می‌کنم: ما در قانون اساسی خودمان و همین طور در بنای نظاممان بر ولایت فقیه، آیا ما در اینجا می‌توانیم درباره ولایت فقیه بحث کنیم که اصلاً ولایت فقیه در اسلام هست یا نه؟ می‌توانیم این کار را بکنیم یا نه؟ یعنی آیا واقعاً ما یک هم چنین آزادی را داریم که بگوییم بگوئیم آقا اصلاً بنای اسلام بر ولایت فقیه نیست، ولایت فقیه یکی از فروع فقهی است که یک مرجعی گفته، و یک مرجعی [نگفته؟] [آیا یک چنین آزادی هست که الان مثلاً کسی بگوید] ولایت فقیه اختصاص به زمان ظهور حضرت دارد و در غیر از زمان ظهور حضرت، مسئله ولایت فقیه موجب بعضی از مسائلی در اجتماع می‌شود؟ آن وقت در این جا این مسئله پیش می‌آید که آیا طرح یک هم چنین مساله‌ای افساد در جامعه است یا اصلاح در جامعه است؟ این در این جا بر می‌گردد به همان آیه‌ای که من گفتم که: **بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** که یک شخصی ممکن است این مسئله را به عنوان اصلاح یک جامعه [مطرح کند] لعل اینکه...، چه طور اینکه ما قانون اساسی مان را آمدم تغییر دادیم، گفتیم قانون اساسی مربوط به زمان مشروطیت، مال آن زمان بود و مرحوم آقای خمینی هم که می‌آمدند...، و حرفشان هم درست بود، حرف ایشان این بود که قانون اساسی

مربوط به سلطنت، این مال مشروطیت است. خب الان ما می‌گوییم این قانون اساسی اشتباه است و دوباره باید این قانون اساسی را عوض کنیم، رأی بگیریم، مردم و فلان و این حرفها. اگر یک شخصی آمد و گفت آقا این قانون اساسی که در آن، نظام ولایت فقیه است، این اشتباه است به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل. چه برخوردی در یک همچین زمینه‌ای با این فرد می‌شود؟ این جاست که این مسائل مهم در بحث آزادی فکر و این‌ها، در یک همچین زمینه‌ای پیش می‌آید. آن مرجع تشخیص دهنده صلاح و فساد کیست؟

سوال: ...؟

جواب: ما در وهله اول، صحبت‌مان در این بود که آن آزادی در جامعه مد نظر است و مخالف با اختیارات نیست که [آن آزادی] با اختیار فرد یا اینکه با مصالح و مفاصد او در [تعارض] نباشد، این یک بحث. حالا اگر کسی آمد همین قرآن را با غرض سر نیزه کرد باید با آن قرآن چه کرد؟ باید آن قرآن را زد دیگر. قرآن را سر نیزه کرده ولی غرض پشت این قرآن، افساد است لذا امیرالمومنین هم می‌گوید این قرآن را با تیر بزنید. این بحث را ما اصلاً می‌گذاریم کنار، یعنی از آن فارغ هستیم. اگر شخصی بر اساس غرض افسادی آمد یک مطلبی را مطرح کرد سواء این که موسیقی بیاید پنخش بکند یا اینکه از بلند گوی مسجد بیاید دار دار راه بیاندازد، هر دو قضیه باطل است.

اگر یک شخصی نه، غرض افسادی نداشته باشد، غرض، طرح یک مسئله ای باشد ولی طرح آن مسئله یک فساد را بر جامعه بار می‌کند، حالا صحبت در این است که تشخیص آن فساد با کیست؟ چه کسی آن فساد را تشخیص می‌دهد که آیا طرح این قضیه [الان موجب فساد می‌شود یا نه؟]

فرض کنید که من باب مثال الان بنده از نقطه نظر فقهی بیایم بگویم که آقا [در] جامعه نباید حکومت متکی بر ولایت فقیه باشد، یک حکومت باید متکی بر اهل خبره باشد مانند حکومتی که من باب مثال در سوئیس هست، مانند حکومتی که در سوئد است، الان واقعاً...؟ یعنی از نقطه نظر علمی بحث می‌کنم و الا من خودم به ولایت فقیه معتقد هستم و حکومت ولایت فقیه را من لازم و واجب می‌دانم در حکومت از نقطه نظر عقلی حتی! نه حتی از نقطه نظر شرعی، از نقطه نظر عقلی، حکومت باید حکومت ولایت فقیه باشد البته با شرایطش نه همین طوری و بدون هیچ گونه شرط و این‌هایی. خب حالا فرض بکنید که اگر من آمدم از نقطه نظر فقهی گفتم آقا این حکومتی که مربوط به ولایت فقیه است این مربوط به زمان ائمه است، من از نقطه نظر ادله این طور فهمیدم، خب یا بیاید من را قانع کنید یا اینکه اگر قانع نکردید طرح این...

...بینی و بین الله این مسئله را مورد مصلحت برای جامعه می‌دانم، برای رشد می‌دانم. خب جامعه چه طور رشد پیدا می‌کند؟ با حرف من و امثال بنده رشد پیدا می‌کند دیگر. و الا شما از کجا می‌فهمید یک همچین نظری هم در اسلام هست؟ یک نفر می‌آید مطلبی را به شما می‌گوید همه هم یک تکبیر و یک شعار! قبول

می‌کنید! این می‌شود چی؟ این می‌شود نظام!

بسیار خب پس بنابراین اگر [یک نظری برخلاف نظر آن فرد،] نظر مخالف تلقی بشود آیا این نظر مخالف به معنای فساد در جامعه است؟ خب اگر فساد در جامعه است پس بنابراین شما باید بگوئید که تمام مطالبی که از یک کانال مخصوص و از یک خط مخصوص می‌آید آن موجب صلاح و فساد است و دیگران اصلاً حق اظهار نظر ندارند! این عین همان استبداد است. فرقی نمی‌کند. اینکه من قضیه ولایت فقیه را مطرح کردم یعنی مهمترین قضیه را مطرح کردم دیگر پایتشرش را شما اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید. قوانینی که وضع می‌شود، قوانینی که در دولت وضع می‌شود، قوانینی که در جامعه وضع می‌شود. بعضی از احکام، تغییر و تبدلات...، ما آن مهمتر را گرفتیم که اصلاً اصل نظام متکی به اوست. حالا آن مرجعی که تشخیص بدهد این مطلب من موجب افساد جامعه است، لعل این که خود آنها افرادی باشند که متکی به همین مسئله باشند و صلاح خودشان را در این ببینند و نفع خودشان را در این قضیه احساس بکنند.

روی این حساب از نقطه نظر کلی ما می‌توانیم [مطلب را] این طور مطرح کنیم که اصلاً ما مرجعی برای صلاح و فساد در یک جامعه نداریم، مرجع عبارتست از همان عقل سلیم و آن فطرتی که آن فطرت مائز بین حق و باطل است. آن فطرت فی حد نفسه، خودش اقتضاء می‌کند که مجال ابراز عقیده به یک شخص داده بشود یا نشود.

لذا اگر فرض کنید من باب مثال یک شخصی آمد و در یک روزنامه و یا یک چیز دیگر، راجع به حجاب بحث کرد که آقا این حجابی که تا به حال فقهاء می‌گفتند این حجاب حجابی نیست که ما الآن [بخوایم استفاده کنیم]، حجاب الآن به این شکل است [بخاطر] این آیه و این دلیل. الآن شما چه دلیلی دارید مبنی بر این که الآن این مطلبی را که این شخص مطرح کرده مفسد است؟ چه مسئله‌ای...؟ هان؟ بله یک وقتی طرح یک همچنین مطلبی موجب سوء استفاده‌ای بشود که آن سوء استفاده مخرب جامعه است، این را خود شخص هم می‌تواند بفهمد و این را عقل سلیم که حاکم بر اهل حلّ و عقد است، تشخیص می‌دهد. می‌گوید آقا بر فرض هم که مطلب شما درست باشد، اگر شما الآن این کار را بکنید ممکن است از این واقعه سوء استفاده بشود. این دوباره بر می‌گردد به چی؟ **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** که خود انسان در این جا می‌داند که آیا این مطلبش، الان موجب افساد هست یا نیست. اما یک وقتی نه، فرض کنید که من باب مثال در یک جامعه‌ای این فرد آمده راجع به اصلی از اصول نظام یا یک مسئله‌ای از مسائل صحبت می‌کند، خب دیگر در این جا ما نمی‌توانیم بگوئیم که یک مرجع مشخصی هست برای این که تشخیص بدهد آیا این حرف بخصوص، مفسد جامعه است یا مصلح برای جامعه است؟ شما بالاترین مرجع را خود حاکم، خود ولی فقیه می‌دانید بنده می‌گویم خود حاکم و ولی فقیه شاید اصلاً این مطلب را متوجه نشود.

سؤال: شما که ارجاع می فرمایید به عقل سلیم و فطرت، بالاخره در خارج باید این در یک ظرفی باشد، این ظرف کیست؟ ظرف دوباره همان مرجع می شود یا نه؟

جواب: ببینید ظرف، مرجع نیست. فطرت انسان...، اگر شما فرض کنید که این مطلب را حتی به خارج از مسلک و دین اسلام عرضه بدارید می گوید آقا شما به عنوان قاضی بیا در جامعه اسلامی قضاوت کن، او می گوید بله من قبول ندارم که این حرف [الان در جامعه مطرح بشود]، این حرف، الان مُخِلّ به جامعه است. یعنی خود آن شخص حتی خارج از دین اسلام می آید می گوید این کار و این عمل، مصلح برای جامعه شما نیست. ما اسم این را فطرت و عقل سلیم می گذاریم نه یک فرد بخصوص. حالا این افراد، افرادی هستند که در یک نظام و در یک جامعه اسلامی باید افرادی باشند که به قول شما اگر...، افراد مهذب، با تقوا، عالم و از هواء گذشته، این هایی است که در مقام ظهور و بروز، در مقام اثبات ما می توانیم بگوئیم این ها اگر بخواهند مرجع برای تشخیص صلاح باشند نه آن کسی که یک حرفی را امروز می زند و فردا به خاطر منافع خودش، ۱۸۰ درجه خلافش را می گوید! آن چه طور [می تواند مرجع برای تشخیص قرار بگیرد؟] می گوید نخیر امروز به صلاح است، فردا که می آید می گوید حالا به فساد شد! چرا؟ بخاطر این که بنده به این مقام رسیدم، الان مطرح کردن این حرف به پریز قبای من برمی خورد! خب در این صورت این که نمی شود مرجع باشد. مرجع عقل سلیم است، آن فطرت است که آن فطرت و آن عقل سلیم می تواند تشخیص برای فساد...، مثل این که فرض کنید که الان بیابند اسرار نظامی مملکت را پخش کنند، این دیگر نیاز نیست که حضرت آیت الله کذا بیاید بگوید که آقا این مطلب افساد جامعه است یا نه؟ به بیجه دبیرستانی هم اگر بگویند که آقا پخش کردن اسرار نظامی مملکت چیست؟ می گوید این موجب از بین رفتن امنیت کشور است. چرا؟ چون عقل سلیم دارد. این عقل سلیم در بچه هم هست. فرض کنید که من باب مثال بیابند بگویند آقا الان اهانت به حاکم مسلمین که در یک شخص بخصوص هست، چه اشکالی دارد؟ عقل سلیم می گوید فردی را که یک جامعه پذیرفته است به عنوان رهبر و [حاکم]، تضعیف یک همچنین شخصی تضعیف اصل نظام در این جا به حساب می آید، تضعیف، یعنی اهانت، نه اینکه فرض بکنید که مسائل را مطرح کردن به یک نحوی که او را متوجه نقاط اشتباه و خطا بکنند، این مسأله است.

لذا در این قضایایی که فرض کنید اخیراً اتفاق افتاد، خب ابراز یک همچنین مطالبی، ما کاری به نفس الامر و واقع نداریم، به صحت و سقم واقع قضیه کار نداریم که حالا این مطالبی که اتفاق افتاده، در نفس الامر صحیح است یا صحیح نیست؟ بالاخره این نظر شخص است، یکی ممکن است بگوید آقا من فلان شخص را مجتهد نمی دانم، واقعاً نداند، ما نمی توانیم از این نقطه نظر به او اشکال وارد کنیم، یا اینکه بگوید من فلان شخص را لایق برای یک حکومت نمی دانم، خب این اشکال ندارد، ما به نفس الامر و مقام ثبوت کار نداریم،

ولی با توجه به وضع مملکت و امنیت مملکت و امثال ذلک، طرح این مسائل به این کیفیت، این با عقل سلیم منافات دارد.

این [است] که ما در این جا می گوئیم که خصوصیات فرق می کند، در هر ظرفی یک جور است و طرح هر مطلبی به یک نحو دیگر است. یعنی طرح...، یک وقتی شما این مطلب را در یک جلسه خصوصی مطرح می کنید، پیش چند نفر مطرح می کنید، همین است، مشکلی نیست. بنده می گویم فرض کنید زید بن ارقم که الان در قم هست، این اصلاً مجتهد نیست، خب در یک جلسه خصوصی مطرح می کنم و می گویم از نظر من ثابت شده...، یک وقتی می روم بالای منبر مسجد اعظم می گویم آقا زید بن ارقم، فرض کنید که مجتهد نیست، این الان در این جا یک تنشی بار می کند، یک خصوصیتی را به وجود می آورد، یک همچین جریاناتی، ممکن است اجتماع را دگرگون کند و مسائلی را به وجود بیاورد که این ها در وهله اول، امنیت جامعه را از بین می برد. این مسأله مسأله مهم است و این را هم همه می فهمند یعنی این دیگر نیاز نیست به این که شما بیائید دادگاه تشکیل بدهید تا اینکه قاضی مطلب را تشخیص بدهد.

پس آزادی فکر و اندیشه در اسلام این برگشتش به این است که اختیار این آزادی آیا منور برای جامعه است یا این که طرح این گونه مسائل، مخرب برای جامعه است؟ و این را هم هر شخصی می تواند تشخیص بدهد. هم آن کسی که دارد این را می نویسد می تواند تشخیص بدهد و هم خواننده می تواند تشخیص بدهد و هم اهل حل و عقد و عقلائی قوم می توانند تشخیص بدهند که طرح یک همچین مسأله ای این طور است. مثل اینکه یک کسی بگذارد در موقع بحبوحه جنگ و جهاد بین یک مملکت با مملکت دیگر، یک قضایای اصل حکومتی را مطرح بکند! معلوم است که این...! حالا یک وقتی در زمان صلح و فلان و امنیت و هیچی نیست، در این زمان می آید مطرح می کنید...، این است مسأله که آزادی و اندیشه در اسلام برگشتش در حدودی است که به امنیت جامعه و امنیت اخلاقی جامعه صدمه وارد نشود. در این حدود.

و ما همین را در زمان ائمه هم مشاهده می کردیم و می دیدیم. در بعضی از موارد که به امنیت جامعه برخورد می کرد، اگر حکومت اسلامی بود، ما می دیدیم این ها برخورد می کردند. اگر به امنیت برخورد نمی کند، به امیرالمومنین صریحاً می آمدند اعتراض می کردند که یا علی این کار را که کردی اشتباه کردی! حضرت می گوید خب من یا درست کردم یا درست نکردم، می خواهید قبول کنید یا نکنید، طوریش نیست برای آن که...، بقیه هم جوابش را می دادند بنشین سر جای ما بیشتر از تو می فهمیم و امثال ذلک، خب بودند دیگر این طور. ما نمی دانیم که حالا یکی بلند شده به امیرالمومنین اهانت می کند فوراً گردنش را بزنند و امثال ذلک، این که حکومت امیرالمومنین بوده که دیگر می توانست...، و ما نمی توانیم بگوئیم که امیرالمومنین در این جا حقش این بوده که او را به قتل برساند ولی اغماض کرده، نه، اصلاً روش و برنامه

حضرت این بوده که خب حالا اگر تو نمی خواهی من را قبول داشته باشی نداشته باش به جایی بر خورد نمی کند.

بله یک وقتی - که البته خب ان شاء الله کیفیت و خصوصیاتش را عرض می کنیم - نحوه یک نحوه ایست که یک آشوبی در اینجا می خواهد به پا بشود، یک اجتماعاتی، این را می بینیم در زمان پیغمبر و امیرالمومنین جلوگیری می شده نسبت به اینها، نسبت به این قضایا که یک آشوبی، یک افسادی که تمام اینها برگشتش به مسأله عناد، بعد به مسأله افساد در جامعه است.

پس بنابراین اصل قضیه و بحث ما در باب ارتداد، حالا انشاء الله ادامه همین مطلب را فردا و دیگر می رویم سراغ روایاتی که در این زمینه آمده و اینها را دسته بندی می کنیم و بحث را خاتمه می دهیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد